بسم‌الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[حد محارب 1](#_Toc427751757)

[مرور بحث سابق 1](#_Toc427751758)

[جمع آقای خویی 1](#_Toc427751759)

[تشریح راه جمع 2](#_Toc427751760)

[مناقشه در استدلال فوق 3](#_Toc427751761)

[پاسخ از مناقشه فوق 3](#_Toc427751762)

[مناقشه دوم 3](#_Toc427751763)

[پاسخ از مناقشه 3](#_Toc427751764)

[جمع سوم مبنای تخییر 3](#_Toc427751765)

# حد محارب

# مرور بحث سابق

در بحث گذشته بدین نکته پرداخته شد که حکم در قبال محارب حکمی تخییری است یا ترتیبی؟

در این باب دو نظریه وجود داشت، روایاتی در باب هرکدام نقل شد و در آخر به بیان راه‌حلی برای دفع تعارض پیش‌آمده پرداخته شد، برخی عقیده داشتند که تعارض موجود تعارضی بدوی است اما در حقیقت تعارض مستقر بوده و ما به سراغ مرجحات رفتیم که درنهایت نوبت به موافقت کتاب رسید و قول به تخییر که ظاهر آیه شریفه بود مورد تأیید قرار گرفت.

## جمع آقای خویی

آقای خویی در این باب جمعی را ارائه دادند و آقای تبریزی از ایشان متابعت داشتند بدین نحو که از میان این راوی‌ات غیر از دو روایت ضعیف هستند و آن دو، روایات اول و آخر این باب هستند. قبل از ارائه راه‌حل لازم است آن‌ها مروری شوند؛

**«مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَیوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: مَنْ شَهَرَ السِّلَاحَ فِی مِصْرٍ مِنَ الْأَمْصَارِ فَعَقَرَ اقْتُصَّ مِنْهُ وَ نُفِی مِنْ تِلْک الْبَلْدَةِ وَ مَنْ شَهَرَ السِّلَاحَ فِی غَیرِ الْأَمْصَارِ وَ ضَرَبَ وَ عَقَرَ وَ أَخَذَ الْمَالَ وَ لَمْ یقْتُلْ فَهُوَ مُحَارِبٌ فَجَزَاؤُهُ جَزَاءُ الْمُحَارِبِ وَ أَمْرُهُ إِلَی الْإِمَامِ»[[1]](#footnote-1)**

اما روایت دیگر بدین‌صورت است که؛

**«عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ فِی تَفْسِیرِهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِی بْنِ حَسَّانَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: مَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ أَخَذَ الْمَالَ وَ قَتَلَ- کانَ عَلَیهِ أَنْ یقْتَلَ أَوْ یصْلَبَ- وَ مَنْ حَارَبَ فَقَتَلَ وَ لَمْ یأْخُذِ الْمَالَ- کانَ عَلَیهِ أَنْ یقْتَلَ وَ لَا یصْلَبُ- وَ مَنْ حَارَبَ وَ أَخَذَ الْمَالَ وَ لَمْ یقْتُ»[[2]](#footnote-2)**

## تشریح راه جمع

نظریه آقای خویی این است که روایات تخییر حمل بر ترتیب می‌شود و تعارضی لازم نمی‌آید، ایشان دو بخش قتل و صلب را از موارد تخییر می‌دانند. وقتی مجموع دو روایت باهم جمع شود و اطلاقات و تقییدات در کنار هم گذاشته شود، چندین صورت باوجود می‌آید.

صورتی که شمشیر کشیده، ولی کسی را مجروح نکرده، مالی را نبرده و قتلی انجام‌نشده است. صورتی که شمشیر کشیده است و ضربی وارد کرده، ولی مال نبرده است. صورتی که در روایت اول آمده است، این بوده که شمشیر کشیده، ضرب وارد کرده و مالی را برده است. و صورتی که ضرب وارد نکرده است، در روایت آخر است.

بعضی صور در روایت اول و بعضی صور در روایت آخر است که باهم جمع می‌شود. صور مشترک کنار رفته و موارد دیگر از باب اطلاق و تقیید بر یکدیگر حمل می‌شوند. این فنی‌ترین نظریه ایست که در اینجا داده‌شده است.

## مناقشه در استدلال فوق

اما آقای فاضل در این استدلال مناقشه داشته‌اند که؛ روایاتی که سندش معتبر است، اضطرابی در متن آن وجود دارد، مثلاً در روایت اول به‌گونه‌ای گفته‌شده که گویا شق اول محارب نیست. درحالی‌که مسلم است با صرف تشهیر سلاح او محارب خواهد بود.

## پاسخ از مناقشه فوق

اما این اشکال وارد نیست، چون روایت نمی‌گوید مورد محارب اول محارب است و مورد دوم نیست که امری خلاف قواعد حاصل شود بلکه در مورد اول چون رتبه نازلی بوده تأکیدی بر محاربه نکرده است ولی حکمش همان حکم نفی از بلد است، ولی در مورد دوم می‌گوید او محارب است به خاطر تأکیدی که در روایت است.

## مناقشه دوم

مناقشه و اضطراب دومی که در روایت وجود دارد، این است که فرموده شده دست راست او به خاطر سرقت قطع می‌شود، درحالی‌که اینجا واضح است از مصادیق سرقت اصطلاحی به‌حساب نمی‌آید. این نیز جهت دیگری است که موجب عدم اطمینان به مضمون روایت می‌شود،

## پاسخ از مناقشه

به نظر می‌آید این نیز حکمی تعبدی بوده و مانعی را باوجود نمی‌آورد. و مخالفتی با آیه در این رابطه ندارد. راه دومی که آقای فاضل در جمع بین روایات طی نموده و احتمالاً حضرت امام نیز مقصودشان این بوده است، به این برمی‌گردد که روایات ترتیب به خاطر ضعف و اضطراب کنار می‌روند و تنها روایات تخییر باقی می‌ماند.

## جمع سوم مبنای تخییر

راه‌حل سومی که در اینجا می‌شود برای مبنای تخییر ترسیم نمود این است که؛ ممکن است کسی بگوید معنای روایتی که در آن از آیه محاربه از امام سؤال پرسیده شده بود، این است که روایت درصدد بیان حکم ارشادی در قبال این حکم است و به این قرینه می‌توان سایر روایات ترتیب را از باب ارشاد و بیان مصداق گرفت. این نیز هرچند نمی‌توان درروند فقهی روی آن حسابی باز کرد اما به‌هرحال احتمالی در این زمینه است، چراکه اصل در احکام شارع بر مولویت بود و موارد ارشادی نیاز به قرینه دارد.

البته راه‌حل مصداقیت نیز راه‌حل بعیدی نیست و روایت دوم می‌تواند شاهدی برای این جمع و مبنای تخییر باشد.

1. **- الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 248.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- وسائل الشیعة؛ ج 28، ص: 313.** [↑](#footnote-ref-2)